

بررسی مسئله افول تمدن‌ها

بررسی مسئله افول تمدن‌ها از منظر خطبه قاصعه امیرالمومنین

بی‌شک مسئله افول تمدن‌ها از جمله مسائل مهم و دارای ابعاد گوناگونی است. در این بخش از نشریه، سعی شده است تا خوانندگان گرامی را با ابعاد و زوایای مختلف این بحث آشنا گردانیم. سلسله نشست‌هایی با همین عنوان در پژوهشکده شهید صدر به همت مرکز مطالعات آمریکا برگزار گردید که به مرور متن گفتگوها و ارائه اساتید به نظر مخاطبان ارجمند خواهد رسید.

در این جلسه، دکتر عطااله بیگدلی عضو هیات علمی دانشگاه جامع امام حسین علیه السلام به ارائه نظر خود در رابطه با این موضوع، با نگاهی به خطبه قاصعه امیرالمومنین علیه السلام پرداختند.

مقدمه

بحث را با فرازی از خطبه قاصعه امیرالمومنین شروع می‌کنیم؛ خطبه مشهوری در نهج البلاغه که می‌فرماید: «وَتَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ». این فراز از خطبه (کَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَالْبَلَاءِ)، می‌گوید قبلی‌ها را ببینید که

در هنگام آزمون و رنج چگونه بودند. «أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً وَ أَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالاً؟»، آیا از همه آفریدگان، بارشان سنگین‌تر و از همه بندگان خدا به هنگام آزمایش، کوشنده‌تر نبودند و زندگی‌شان از همه مردم جهان تنگ‌تر نبود؟ «اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِنَةُ عَيْبِداً، فَسَأَمُوهُمْ سُوءَ الْعَدَابِ»؛ فراعنه آن‌ها را عبید گرفته بودند و بسیار آزارشان می‌دادند.

علل ظهور تمدن‌ها

این بحث ادامه پیدا می‌کند تا می‌رسد به این‌که (حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ) خدای سبحان می‌بیند، چگونه در راه محبت او، بر آن همه آزار شکیبایی می‌ورزند. چرا خداوند، حال آن‌ها را تغییر داد؟ آیا از آن وضع بسیار بد، به آن‌ها فرج داد؟ هر تغییری در تاریخ، اعم



و حاکمان، شدند ائمهٔ اَعْلَمَاءَ، وَقَدْ بَلَغَتِ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ، مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ؛ و پیشوایانی سرفراز. کرامت خداوندی در حق ایشان، به جایی رسید که هرگز آرزوی آن را در دل نپرورده بودند. درواقع، اصلاً فکرتان را نمی‌کردند که عاقبتشان این‌گونه شود، زیرا تا دیروز به شکنجه‌گاه‌ها می‌رفتند. فکرتان را نمی‌کردند که مثلاً یکی استاندار شود و آن یکی پادشاه، فکرتان را هم نمی‌کردند.

فراعنه در محبت خودش دید؛ یعنی دید که صبر می‌کنند (وَ الْإِحْتِمَالِ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ) و از خوف خدا، سختی‌ها و مکروه‌ها را تحمل می‌کنند، (جَدَّ الصَّبْرِ وَ الْإِحْتِمَالِ لِلْمَكْرُوهِ)، آنگاه جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرْجاً؛ از بدبختی و مضیقه بلا، به آن‌ها فرج و گشایش داد. (فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الدُّلِّ)، درواقع، آنان را از ذلت درآورد و عزیزشان کرد؛ «وَ الْأَمْنُ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا»، و حشمتشان را به ایمنی تبدیل کرد و پادشاهان

از افول، صعود، قدرت، ضعف، شدت و فرج، به دست خداوند و به اراده او است؛ یعنی خداوند، فقط در تاریخ مؤثر است. حال ممکن است که بگویید، پس اراده‌های ما چه می‌شود؟ آیا ممکن است که اراده‌های ما در اراده خداوند، اثر بگذارد یا خیر؟ یعنی ما هیچ رابطه مستقیمی با تاریخ نداریم؟ چرا داریم، زیرا در اراده و مشیت الهی تأثیر می‌گذارد و بعد از آن، بر تاریخ نیز تأثیر دارد. سپس می‌فرمایند، خداوند آنگاه که جدیت صبر آن‌ها را بر اذیت

نشانه ظهور تمدن‌ها چیست؟

«فَانظُرُوا كَيْفَ كَانُوا»؛ بنگرید که حال آنان چگونه خواهد بود؟ ببینید که چرا این‌ها موفق شدند؟ نشانه ظهورشان چیست؟ «حَيْثُ كَانَتْ الْأُمَّلَاءُ مُجْتَمِعَةً»؛ آنگاه که جماعتشان متفق بودند، آرمان‌هایشان یکی بود، یعنی آرمانی واحد داشتند. «وَالْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً»؛ درواقع، آراء و خواسته‌هایشان یکی بود. درواقع، خواسته‌هایشان باهم گره خورده بود و (وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً) قلوبشان اعتدال داشت. اعتدال در اینجا یعنی باهم بودن؛ یعنی همه واژه‌های وحدت، اجتماع، ائتلاف که همه این‌ها را حضرت آورده است. «وَالْأَيْدِي مُتْرَادِفَةً»؛ دست‌ها پشت سرهم بود، عملشان یکی بود، هماهنگی در عمل داشتند و (وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً) شمشیرهایشان آخته به باری هم بود؛ یعنی همه یک‌جا را می‌زدند. حال چه در جنگ و چه سیوف به معنی علم. پس نیروهایشان در یک نقطه متمرکز

داشتند (وَالْبَصَائِرُ نَافِذَةً) و دیده بصیرشان ژرف نگر بود و چشم‌هایشان، یک چیز را می‌دید. آن‌ها در یک جا نفوذ می‌کردند و از همه مهم‌تر (وَالْعَزَائِمُ وَاحِدَةً)، عزم و آهنگشان یگانه بود. «أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ»، آیا در آن روزگاران، مهتران روی زمین و ملوک فرمانروا بر مردم جهان نبودند؟ ببینید چگونه ارباب در اقطار و دورترین مکان‌ها، ملوک شدند، همه با این مشخصات، از آن طرف تا مصر و از آن طرف تا هند رفته و پادشاه و ارباب شدند؛ «وَمُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ».

علل افول تمدن‌ها از منظر امیرالمؤمنین (علیه السلام)

«فَانظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ»؛ آنگاه به پایان کارشان بنگرید؛ ببینید افولشان به چه شکلی بود؟ آخر امر این‌ها چه شد؟ «حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ»، زمانی که میانشان تفرقه افتاد (وَتَشَتَّتِ الْأُلْفَةُ)، الفتشان به پراکندگی کشید؛ یعنی آن گره‌هایی که باهم خورده بودند، متشتت شد.

(وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفْتِدَةُ) و میان آن‌ها به دل و زبان، خلاف و پراکندگی افتاد. درواقع، از لحاظ نظری باهم اختلاف پیدا کردند و دیگر امیال و اهواء آنان یکی نبود. (وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفْتِدَةُ)، قلب‌ها از هم جدا شد؛ یعنی آن وحدت قلبی از بین رفت. پس آن عزم راسخشان، متشتت و پراکنده شد. «وَتَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ»؛ شعبه شعبه شدند و (وَتَفَرَّقُوا مَتَحَارِبِينَ) با یکدیگر، به نزاع برخاستند. ایشان می‌فرمایند که فرقه فرقه شدند، درحالی‌که متحارب هم بودند. شروع به زیرآب زدن کردند و این یکی با دیگری، شروع به جنگیدن کرد. در اینجا، دوباره حضرت باید بگوید که چه زمانی از آن‌ها عزت را گرفت؟ «قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ»؛ خداوند جامه کرامت خود را از تنشان به درکرد و (وَسَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ) آن خوشی نعمتش را از آن‌ها گرفت تا (وَبَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنْكُمْ) داستان‌شان در میان شما بماند، مگر عبرت

گیرندگان درس بگیرند. درواقع، آنان برای شما، داستان، اعتبار و تاریخ شدند و خود، به تاریخ پیوستند و دیگر نیستند؛ یعنی از هم فروپاشیدند.

ایده وحدت-تشتت

به نظر بنده با الهام از خطبه قاصعه، ما می‌توانیم کل فرایند ظهور و افول تمدن‌ها را مبتنی بر وحدت و تشتت توضیح دهیم؛ یعنی فرمول و الگوی توضیح آن، ایده وحدت-تشتت است. بنده این امر را در سه حوزه تقسیم‌بندی کرده‌ام؛ حوزه تفکر، فرهنگ و تمدن. همین‌جا تفکر به معنای وضعیت فکری، نظری، قلبی است؛ یعنی آنجایی که نمی‌بینیم. منظور از فرهنگ نیز عمل است که اصلاً بدون هیچ پیش‌بندی، عمل، حوزه عمل و ظهورات عملی. تمدن نیز ظهورات سخت است. پس ایده ما در توضیح، ایده اصلی وحدت-تشتت است که این امر را از خطبه قاصعه گرفتیم.

بررسی شاخص‌های افول ذیل حوزه‌های تفکر، فرهنگ، تمدن

حوزه فکری

در حوزه فکری، مهم‌ترین شاخصه افول-که در میان همه این‌ها اول است- همان چیزی است که امیرالمؤمنین فرمودند: «الْأُمَّلَاءُ مُجْتَمِعَةٌ»؛ آمال و امیال آنان. ما نام آن را قدرت اتوپیا یا همان آرمان می‌گذاریم که ذیل آن، قدرت معنا بخشی به جهان است. اصل هر تمدنی این است که چقدر می‌تواند، جهان را معنا کند؟ یا اینکه اتوپیای آن، چقدر می‌تواند دل‌ها را گرم کند؟ می‌دانید که قدرت اتوپیا این است تا از لحاظ ذهنی، معنا بخش باشد. ما این مورد را این‌گونه تعریف می‌کنیم: نظری- قلبی. از لحاظ نظری، باید قدرت معنا بخشی به جهان را داشته باشد و از لحاظ قلبی، باید بتواند قلب‌ها را گرم نماید؛ گرم کردن جان‌ها یعنی اینکه آدم‌ها نه تنها با آن اتوپیا، احساس نظری برقرار نکنند بلکه جانشان

نیز گرم شود. یک زمانی وجود دارد که ما نسبت به یک مسئله نظری، ارتباط برقرار کرده و سپس، می‌گوییم که خوب بود، بحث خوبی داشت. یک زمان است که به طور ناگهانی، زندگی مان را به هم می‌ریزد، وجودمان را در هم می‌ریزد که گرم است؛ یعنی ناگهان شب و روزتان را می‌گیرد، دائماً به آن فکر کرده و می‌گویید که اگر این‌طور بشود، چه می‌شود؟ خیال و قلبتان را درگیر می‌کند. به عنوان مثال، در نوجوانی یک دور این را با ژول ورن، بر روی ما امتحان و آزمایش کردند؛ یعنی رمان‌های ژول ورن را به ما دادند و خواندیم که اگر یادتان باشد، سه یا چهار روز، ما را درگیر خود می‌کرد یا با هری پاتر و این‌ها که جان‌ها را گرم می‌کند؛ یعنی نوجوان، سه یا چهار روز، در آن فضا است و در اینجا، بحث نظری وجود ندارد که مثلاً بگویید اینجا، فلان مورد است، خیر، در اینجا، جان را گرم می‌کند و شما را به عالم خیال و آینده می‌برد.



هویت - حمیت

اگر قدرت اتوپیا این دو کار را انجام دهد، به ایجاد چیزی منجر می‌شود که ما نام آن را هویت - حمیت گذاشته‌ایم؛ یعنی آدم‌ها ذیل این فکر، خودشان را تعریف می‌کنند، مثلاً فرد می‌گوید که من، مسلمانم؛ ببینید، هویت می‌گیرد. مثلاً می‌گوید که من، یک انسان مدرن هستم؛ درواقع، نسبت به آن، هویت و حمیت می‌گیرد که بعد از آن، تشخیص و غیریت به وجود می‌آید؛ یعنی از لحاظ ذهنی، این امر به تشخیص

و غیریت منجر می‌شود. پس نکته بعدی مؤلفه قدرت تمدن، این است که ما ببینیم این امر تا چه حد، تشخیص و غیریت ایجاد می‌کند. درواقع، طرف بگوید که او کافر است. ما این غیریت را در فضای «دیگری» می‌بینیم. دیگری یعنی اینکه دیگری ایجاد می‌کند؛ به عنوان مثال، شما می‌گویید که این، چیست؟ مثلاً کافر است یا مسلمان. همه این موارد را می‌توان ذیل یک چیز آورد. درواقع، همه این قدرت اتوپیا، آرمان، هویت - حمیت و تشخیص - غیریت را

می‌توانم ذیل یک مورد دسته‌بندی کنم یا نام همه را یک چیز بگذارم؛ وحدت نظری. در حوزه همین امر که امیرالمؤمنین فرمودند: الاملاء المجتمع؛ یعنی میل و آرمان یکی است؛ وحدت نظری - آرمانی.

وحدت عملی

این امر در حوزه عمل و فرهنگ، بسیار روشن است که موجب ایجاد هماهنگی در عمل و وحدت عملی می‌شود. ظهور تمدنی آن، چند مورد می‌شود؛

۱. وَالْأَخْوَاءُ مُتَّفِقَةٌ

فهمیدم، تاریخ خواندم، فیلم دیدم، صدسال پیش آمریکا را دیدم، پنجاه سال پیش آن را دیدم، الان را هم دیده ام. از مجموع همه این‌ها، یک معنایی در ذهنم متولد شده است؛ یعنی آن پدیده، این‌گونه بر من پدیدار شده است. حال، من اصلاً کاری ندارم که آن پدیده، واقعاً چیست، این‌گونه بر من آشکار شده است و با شما نیز به اشتراک می‌گذارم. حال، می‌خواهم ببینم که شما، چقدر با این امر همدلی می‌کنید. به این روش، روش پدیدارشناسی می‌گویند؛ یعنی شما می‌گویید، عجب من این راتا حالا این‌گونه ندیده بودم، راست می‌گویید، این‌گونه است. روش پدیدارشناسی یعنی شما آن را قبول می‌کنید، پس به صورت پوزیتیویستی نیست که کمی باشد. می‌گوید اگر این را در سه کلمه بگویم، شما آن را قبول می‌کنید. این، پدیدارشناسی است. آن پدیده همان‌گونه بر شما ناگهان پدیدار می‌شود.

در این مورد، ما مشارکت می‌کنیم؛ یعنی در زاویه پدیداری مان، باهم مشارکت می‌کنیم که روش پدیدارشناسی است. به همین دلیل، پدیدارشناسی یک مقداری باز است؛ یعنی من هر طور که شده است، این را برای شما می‌گویم، اصلاً برایتان داستان می‌نویسم، پوزیتیویستی که نیست. برایتان توضیح می‌دهم. یک نمونه فوق‌العاده آن را در کتاب آمریکای بوردیو می‌بینید - که پیشنهاد می‌کنم، حتماً این کتاب را بخوانید- در این کتاب، یک فیلسوف فرانسوی وجود دارد که پدیدارشناس بوده و به آمریکا رفته و همه جا چرخیده است. در واقع، چند وقت آمریکا مانده و سپس، کتابی راجع به آمریکا نوشته است. اگر شما این کتاب را بخوانید، برایتان یک چیز عجیبی است؛ به عنوان مثال، فرض کنید که به بیابان‌های آمریکا رفته و گفته است که این‌ها، اصلاً یک تمدن بیابانی هستند. برخلاف این چیزی که شما فکر می‌کنید،

اینجا صحرا و بیابان‌های زیادی دارد و آمریکا، صحراهای وسیعی دارد (پنج برابر ایران صحرا دارد)، سپس، می‌گوید شما شهرهایشان را می‌بینید، اما این‌ها اصالتاً کابو هستند، کابوهای بیابانی، یعنی شخصیت این‌ها اصالتاً این‌گونه است. کاخ سفید هم که می‌آیند، یارو کابویی یا گاوچران است. در آنجا گاو می‌چرانده اما حالا آمده است به اینجا و ظاهراً یک چیز دیگری می‌چراند. نمی‌دانم یادتان است یا نه، بوش به کاخ سفید که می‌آمد، لباس کابویی می‌پوشید، با مهمیز، وارد راهروهای کاخ سفید می‌شد و آن را نشان هم می‌داد. به عنوان مثال، می‌گویند در یک هتل، دیده که همه اتاق‌های هتل پر است؛ وسط یک بیابان و در یک شهر کوچک، بعد صدای تلویزیون می‌آمده، گفته چرا اینجا شما آنقدر مهمان دارید، گفته اند که خیر، مهمان نیستند، فقط شما تنها هستید. وارد اتاق که شده، دیده چراغ و تلویزیون روشن است، به او گفته‌اند، آقا چرا

یعنی ما، زمانی که از حیث نظر وحدت داریم، قدرت معنا بخشی ایجاد می شود اما ما در عمل، آن را هماهنگ می کنیم؛ پس در تمدن، ظهوراتی وجود دارد. ظهورات تمدنی وحدت نظری می تواند موجب رفع نیازهای بنیادین، براساس ارزش ها و نظر مشترک باشد؛ یعنی نظر مشترک وجود دارد یا ارزش هایشان مشترک است، خوب و بد یک چیز را می فهمند، حسن و قبح یک چیز یکسان است؛ یعنی براساس آن ارزش ها، نظر و آرمان مشترک، می توانند نیازهای بنیادینشان را رفع کنند. دومین کاری که می توانند بکنند، این است که چرخه نیاز و تولید ایجاد نمایند. درواقع، تولید نیاز و ارضا ایجاد می کنند؛ یعنی می توانند، چنین کاری بکنند. درواقع، می توانند نیاز اولیه را ایجاد کنند که بر اساس نیاز اولیه، چرخه بعدی را ایجاد نمایند؛ یعنی می تواند در یک آن و به سرعت، به نیاز

اولیه پاسخ دهد. پس اولین بار که به نیاز اولیه پاسخ دهد، نیاز ثانویه نیز ایجاد می شود و سپس، برای آن، چرخه درست می کند؛ یعنی شما می گوئید که من تشنه هستم، می گوید بیا و این شربت آب لیمورا بخور، می گوید که چرا باید این را بخورم؟ می گوئید، حلال است. ببینید یک مرتبه براساس ارزش هایش می گوید، نمی گوید بخوردیگر، چون گرسنه هستی هر چیزی که بود، باید بخوری بلکه می گوید، حلال است. یک زمانی هم می گوید، مثلاً آب لیموی زنجان است؛ یعنی ببینید که چقدر او را تا لب نیازهای ثانویه برده است. نکته بعدی و بسیار مهم، این است که در صورت و ماده، استقلال پیدا می کند؛ یعنی شاخص بعدی این است که یک تمدنی بالا می رود و به تدریج، در صورت و ماده، استقلال پیدا می کند؛ این، یعنی چه؟ به عنوان مثال، فردی که می خواهد، لباس درست کند،

هم صورت آن را طراحی می کند، هم ماده آن را؛ یعنی چون نسبت به غیر، غیریت و تشخیص دارد، برای آن خط کشی می کند. مثلاً می گوید، این لباس من است، زیرا پنبه اش را خودم کاشته ام، ظاهرش را نیز خودم ساخته ام. بتایی، معماری، شهرسازی و... نیز به همین شکل است. می گوید ماده این مورد را خودم تولید می کنم، از خاک، گچ و ...، سپس، به آن صورت و شکل می دهم.

شاخص چهارم، به نظر من این است که مشارکت آگاهانه صورت می گیرد؛ یعنی آدم های هماهنگ فکری و عملی، به صورت آگاهانه در ساخت تمدن شرکت کرده و مشارکتی آگاهانه در تمدن سازی دارند، پس این گونه نیست که آن ها را در شیب بیندازیم تا بروند، زیرا خودشان می فهمند که چرا دارند، این کار را می کنند. درواقع، هرچه میزان آگاهی بیشتر باشد، تمدن زاینده تر است.



شاخص پنجم: سامانه همراه سازی است؛ یعنی اینکه ما، چگونه افراد دیگر را با این نظر و فرهنگ همراه کنیم؟ پس اینها، سامانه همراه سازی دارند. حالا بعداً می‌گویم که یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های افول، همین سامانه همراه سازی است، زیرا ما باید ببینیم، اگر طرف آمد و به ظاهر نظر آدم‌ها را با خود همراه کرد، چه اتفاقی رخ می‌دهد. این امر، بسیار قوی است، اما اگر رفت و به صورت نظامی جایی را با خود همراه کرد و آن را اشغال نمود، دیگر مشخص است که نظرش، قوت همراه سازی ندارد، زیرا نمی‌تواند، برود و آدم‌ها را به صورت نرم با

خودش همراه کند. مدل‌های مختلفی برای همراه سازی وجود دارد؛ یعنی سامانه همراه سازی دارد اما همراه سازی این سامانه، یکی از شاخصه‌ها است. حال، بر چه اساسی و چگونه باید همراه سازی کند؟ می‌توانی به او نمره خوب و بد، بدهی که دارد، افول می‌کند یا نه. معمولاً برای این کار، سیستم طراحی می‌کنند که قدرت آن، از طریق یک کاری بروز کرده و شما را با خود همراه می‌کند. به عنوان مثال، رسانه یک سیستم رسانه‌ای می‌آورد. همین‌که حرفش را به تو برساند، خودش یک سامانه‌ای می‌خواهد. کتاب می‌نویسد، سریال می‌سازد

و اصلاً یک بحثی که ما از قدیم در تمدن‌ها داشتیم، این بوده است که آن تمدن، چگونه ایده‌اش را به تو برساند؟ چون این تشخیص بعد از یک مدت، اصلاً اجازه نمی‌داده که این کار انجام شود؛ یعنی در حال حاضر، شما نگاه نکنید که ظرف بیست سال گذشته، ما آن قدر در ارتباطات پیشرفت کرده‌ایم که بایک کلیک، می‌توان فهمید مثلاً پاریس چه می‌گوید یا لندن چه می‌گوید. اصلاً این طور نبوده زیرا ما اصلاً به این‌ها دسترسی نداشتیم. همچنین، چقدر باید زحمت می‌کشیدیم تا بتوانیم، به طرف مقابل، دسترسی پیدا کنیم؛

یعنی حتی سامانه دسترسی نیز مشکل دار بود. به عنوان مثال، همین جهانگردها می‌رفتند و می‌گفتند که من، ایرانی هستم، آن‌ها نیز می‌پرسیدند که ایران چه خبر؟ خوب، سی سال طول می‌کشیده تا او برود و بیاید. در حال حاضر، سامانه همراه سازی چیست؟ سامانه‌ای است، مشتمل بر این‌که من دسترسی داشته باشم، وضع اغنایی یا اغنای نرم داشته باشم تا میلیتاریسم؛ یعنی میلیتاریسم و نظامی‌گری، یک سامانه همراه سازی است. عراق را رسماً اشغال نظامی می‌کند، سپس در آنجا شروع به کار می‌کند، پس سامانه همراه سازی دارد می‌گوید که من، عراق را متمدن می‌کنم.

بررسی تمدن‌ها با معیار وحدت - تشتت و تشتت - وحدت

به نظر بنده اگر ما بتوانیم این‌ها را یک مقداری کمی ترنموده یا یک پله ریزتر کنیم، سپس فرایند آن را در تاریخ بسنجیم و

بینیم، اگر از تشتت دارد رو به وحدت می‌رود، یعنی در حال حرکت رو به بالا است، چون معمولاً این‌گونه است. در حال حاضر، وضعیت جمهوری اسلامی به شدت مُشتت است؛ ما از هر لحاظ خوب نیستیم اما منتها باید بینیم که این چهل سال پیش، چگونه بوده است؟ حال چه گونه شده است؟ چهل سال بعد، چه خواهد شد؟ یعنی در بازه هشتاد و نودساله، شما می‌توانید با این شاخص‌ها نمره دهید و سپس، بگویید این با ایده وحدت - تشتت و تشتت - وحدت، رو به تشتت است یا رو به وحدت. به نظر من، هر چه این فرایند رو به وحدت برود، نشان‌دهنده این است که آن تمدن، رو به اوج می‌رود. تمدن نیز اصولاً همین نکته‌ای است که امیرالمؤمنین فرمودند، با وحدت آن العزائم و اِحْدَة، السُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةٌ، الأَيْدِي مُتَرَادِفَةٌ، با این‌ها الآن یک نسبتی دارد که بعد می‌فرماید، خدا به آن‌ها عز داد و از ظلم درآورد، یعنی

عزت داد، پس تمدن یعنی همین؛ یعنی تعمیم و بسط می‌دهیم. اگر متوجه شدید که این روند، منفی است و از وحدت به سوی تشتت پیش می‌رود، یعنی در حال افول است و دیگر نمی‌تواند، آن را جمع کند؛ پس شاخص‌ها را باید با ارزش‌ها سنجید. توجه دارید که سنن الهی و...، همه این‌ها به صورت حدودی است؛ یعنی روشن است که ما نمی‌توانیم، با قطع و یقین بگوییم که چه زمانی، چون ممکن است که سنت املاء و استدراج پیش بیاید و بتواند خودش را تغییر دهد. به عنوان مثال، ظهورش این است که یک مدت در سرایشی رفته و دوباره بالا آمده است (مثلاً افول آمریکا نیز همین‌طور است). در واقع، یک باره ممکن است که شما، وحدتی دوباره را در آمریکا ببینید، مثلاً شما یک وحدت مدرن دوباره به نسبت آن در جهان مدرن می‌بینید، اما به نظر من، خودش را در این شاخص‌ها نشان می‌دهد؛ یعنی



می‌توان فهمید که اراده الهی در این شاخص‌ها است، اما به صورت پسا؛ یعنی شما نمی‌توانید، پیش‌بینی کنید اما زمانی که رخ می‌دهد، احتمالاً بتوانید، آن را گزارش کنید. سنت املاء و استدراج نیز وجود دارد؛ یعنی خداوند، به هر دلیلی نگاهشان می‌دارد و ظاهر آن، مشقت است اما خداوند، آن را نگه می‌دارد. به احتمال زیاد، یک رابطه‌ای میان وحدت و قدرت است؛ یعنی خدا اگر بخواهد که او را نگه دارد، یک کاری می‌کند که در این حوزه، به وحدت برسد تا بماند. بحثم روشن است؟ یعنی خداوند، با تشمت نیز می‌تواند

آن را نگه دارد، اما با توجه به سنت رعایت اسباب، به احتمال زیاد، خدا سبب است؛ یعنی مثلاً احتمال قریب به هشتاد نود درصد، ما می‌توانیم با مطالعه آن وضعیت پیش‌برویم. پس این، فرمول کلی است. حال، چند دقیقه‌ای نیز راجع به وضعیت آمریکا و جهان غرب، صحبت کرده و این موضوع را تطبیق دهیم تا ببینیم چه می‌شود. این‌ها دیگر همه شخصی است؛ یعنی الآن بگویید، این‌ها را باید کمی سازی کنید، اسنادش را بیاورید و نشان دهید، درست است و من، باید بتوانم این کار را انجام دهم اما در حال حاضر،

دارم حسم را می‌گویم، زیرا مطالعه و مشاهده تاریخ، به شما یک حس اجمالی می‌دهد. شما می‌توانید، حس اجمالی‌تان را گزارش دهید، البته ممکن است که شما بگویید، من در تفسیر نیازمند اثبات هستم، حال با روش پدیدارشناسی، روش پوزیتیویستی یا کمی؛ خوب، این‌ها درست است و در نهایت، من باید بتوانم، این کار را انجام دهم. البته در حال حاضر، یک مقداری به صورت پدیدارشناسی کار می‌کنند و می‌دانید که روش پدیدارشناسی، به این شکل است که می‌گوید، آقا من از دیدن آن پدیده، یک چیزی



خاموش نمی‌کنید؟ گفته چه چیزی را خاموش کنم؟ گفته‌اند تلویزیون را. گفته مگر تلویزیون را هم می‌توان خاموش کرد؟ گفته شما تلویزیون را خاموش نمی‌کنید؟ گفته خیر. در این مورد، نویسنده گفته است که نود درصد مردم آمریکا، هیچ وقت تلویزیون را خاموش نمی‌کنند، شب‌ها نیز فقط صدایش را قطع کرده و می‌خوابند. راجع به این موضوع، نویسنده ۳-۴ صفحه توضیح داده و از این نکته، یک چیزی برایش پدیدار شده است که چه جالب! چرا این‌ها تلویزیون را خاموش نمی‌کنند؟ جوابی که

برایش پیدا کرده، این است که آمریکایی‌ها از تنهایی می‌ترسند، از اینکه یک باره ارتباطشان قطع شود؛ یعنی آن‌ها از تنهایی در عالم می‌ترسند. همچنین، در آنجا ۵-۶ صفحه‌ای توضیح داده که روشن بودن دائمی تلویزیون در آمریکا، چه معنایی را بر من آشکار کرد و آن را توضیح می‌دهد. این هم روش من؛ یعنی روش بنده، به صورت پدیدارشناسی است.

بررسی قدرت معنا بخشی جهان مدرن

حالا اگر بخواهم، همان را توضیح دهم، بحث این است که قدرت معنا بخشی جهان مدرن در ظرف

صدسال گذشته، در جهان چقدر تقویت یا ضعیف شده است؟ آرمان شهر جهان مدرن، چقدر می‌تواند جهان را معنا کند؟ اتوپیای آن، چقدر می‌تواند جان‌ها را گرم کند؟ می‌دانید که یک وضعیت شکست بسیار شدید در جنگ‌های جهانی اول و دوم پیش آمد، یعنی کاملاً سقوط کرد. نیچه و اسپنگلر، نشان دادند که ما دیگر این قدرت معنا بخشی به جهان را نداریم، یعنی دیگر با این مفاهیممان، نمی‌توانیم جهان را معنا کنیم؛ با آزادی و دموکراسی، این‌ها به جهان معنا می‌دهد، در واقع، معنای انسانی



رقیب موجه‌کننده کمونیست و مارکسیست نیززفته است. پس در حال حاضر، حساب کنید از سال ۱۹۹۰، آمریکا دیگر تاخته است؛ یعنی تا ۲۰۰۰، ۲۰۱۰ دیگر ده-بیست سال اصلاً تنها نظام موجه‌کننده جهان بوده و رقیبی نداشته که حالا شروع کردن به گفتن پایان جهان، اینکه دیگر تمام شده است و اصلاً دیگر رقیبی وجود ندارد.

بررسی قدرت معنا بخشی آمریکا

به نظر می‌رسد نسبتاً طی ده سال گذشته، این قدرت معنا بخشی، تضعیف شده است؛ یعنی ما می‌توانیم در جهان، معانی را سراغ بگیریم که دارند، معنا بخشی جدید می‌کنند. در برخی موارد، کمونیست کمی احیا شده است، رویکردهای چپ، انتقادی، پست مدرن و البته رویکردهای اسلامی، دوباره احیا شده‌اند. حالا حتی اگر دو درصد هم این رویکردها احیا شده باشند، یعنی دو درصد آن رویکرد،

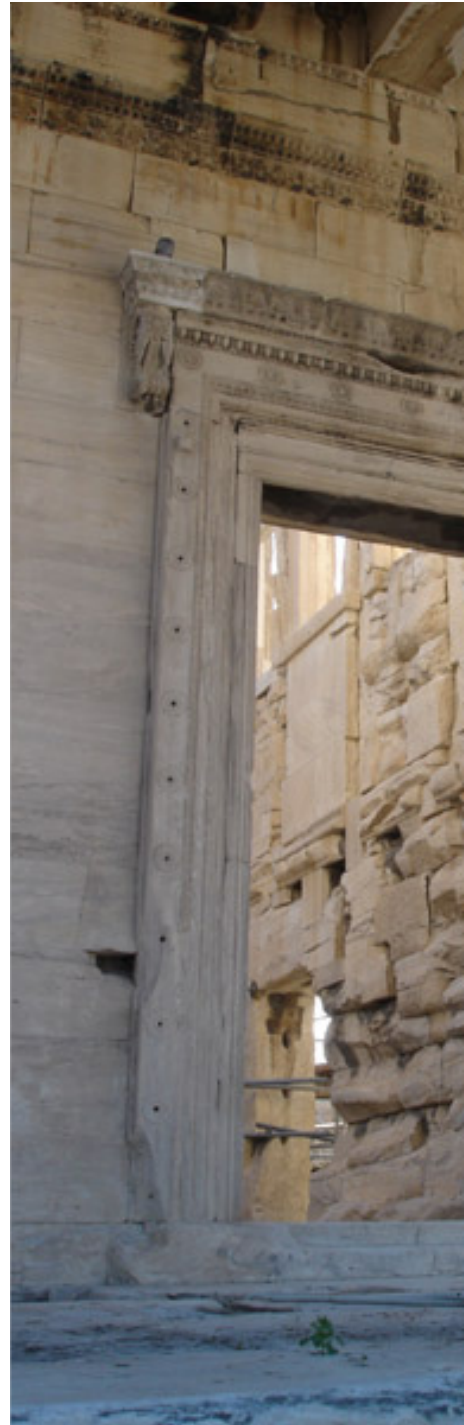
می‌دهد و ما دیگر نمی‌توانیم این کار را بکنیم و آرمان و اتوپیایمان نیز شکست خورده است. آمریکا این امر را بعد از جنگ جهانی دوم احیا کرد؛ یعنی زمانی که می‌گوید، من دموکراسی خواهی را می‌خواهم، موجه است که حتی بعد از آن، جنگ هم بکند، یعنی به آن معنا می‌دهد. درحالی که اگر مثلاً می‌گفت که من، می‌خواهم بروم و عبودیت را در جهان بسط دهم، بسط عبودیت در برابر خدا و ولی الهی، بعد حمله که می‌کردند، می‌گفتند تو متجاوز هستی. چه می‌گویی؟ با حرف‌های قرون وسطایی آمده‌ای؟ اما وقتی که بخواهد دموکراسی را در جهان بسط دهد، آن را توجیه می‌کند؛ یعنی بنیاد بسط دموکراسی را موجه می‌کند. خوب، حالا مسئله این است که ظرف ۴۰-۵۰ سال گذشته، بعد از جنگ جهانی دوم که این امر احیا شد، بخصوص از سال ۱۹۵۰، ۱۹۶۰، آن دهه‌ای که مخصوصاً جنگ سرد هم تمام شد، بسیار موجه می‌کند. آن

ضعیف شده است؛ یعنی به نسبت، هنوز در اوج است، روشن است دیگر؟ یعنی اگر بخواهیم نمودار آن را بکشیم، به عنوان مثال از اول قرن بیستم، در یک نزولی بوده، آمده تا جنگ‌های جهانی و دوباره احیا شده و رفته تا یک وضعیت ثابتی گرفته و دوباره، ۱۰-۱۲ سالی است که به وجود آمده؛ یعنی هنوز در اوج است و چیزی رقیب آن نیست، بعد آن یکی رقیبش، در اینجا است. آن دوره‌ای هم که ده سال برهه تمدنی، چیزی محسوب نمی‌شود. مثلاً بسیار طبیعی است که این‌ها، الآن بتوانند دوباره به یک مدلی برسند تا احیایش کنند، یعنی دوباره مفاهیمی بسازند. کما اینکه دیدید این‌ها چقدر مفهوم می‌سازند یعنی اصلاً یک سری آنجا که یک دلار یک دلارش را حساب کتاب دارند، ناگهان می‌بینید آن قدر میلیون دلارش را به یک دانشگاه می‌دهند تا برای جهان معنا بسازند، در واقع، می‌گویند که دموکراسی نشد، مثلاً

بیست سال بعد، دموکراسی می‌آید. مثلاً اقتصاد آزاد، آن زمان نشد، دائماً در حال معنا سازی است. به یک باره می‌بینید که صد تا دویست معنا می‌سازد، سپس، آدم‌ها هم همراهی می‌کنند؛ یعنی از چین و ژاپن، موقعی که می‌خواهند ببینند در سازمان ملل و بگویند، ما چگونه حرف بزنیم، با همان واژگان و مفاهیم صحبت می‌کنند. می‌گویند که ما به دنبال توسعه پایدار یا به دنبال حفظ محیط زیست هستیم که محیط زیست و توسعه پایدار، همه مفاهیم جدید هستند و دائماً جهان را با آن، نظم دهی و همراهی می‌کنند تا همین فرایند، ادامه پیدا کند.

معنا بخشی جدید برای جهان

به نظر می‌رسد که به آرامی، به یک وضعیتی می‌رسیم که شاید طی ۱۰-۲۰ سال آینده، امکان جهان معنا بخش جدید فراهم شود؛ یعنی شما آنجا می‌روید و یک حرفی می‌زنید که دیگر به شما نخندند، بگویند حالا گوش



بدهیم تا ببینیم، چه می‌گوید. خوب، این شاید ظرف ۱۰-۲۰ سال آینده فراهم شود؛ در واقع، هژمونی آن، دارد کم می‌شود.

آیا هنوز اتوپییای جهان مدرن، قدرت همراه سازی دارد؟

نکته بعدی نیز بحث گرم کردن جان‌ها است؛ یعنی شما می‌بینید که آن اتوپیا، هنوز در اوج است اما دیگر مانند ۱۰-۱۲ سال پیش نیست؛ به عنوان مثال، فرض کنید آن زمان می‌گفتند که فرایرانی یک اتومبیل، اما حالا می‌گویند، یعنی چه فرایرانی یک اتومبیل؟ نمی‌شود این‌طور زندگی کنیم تا ۲۰۰-۳۰۰ سال دیگر می‌میریم.

اتوپیا یعنی اتوپییای تکنولوژی که ورژن دارد؛ یعنی برای اینکه مسئله را حل کند، می‌گوید تکنولوژی پاک. به عنوان مثال، من به تو سرعت می‌دهم، ببینید خود این امر، برای این است که جان‌ها را گرم کند، یعنی شما، دائماً تشویق شوی که بیایی و در دانشگاه فنی درس بخوانی، سپس، امیدوار شوی و مدام به آن

اتوپیا فکر کنی. متوجه شده‌اید که مدام در حال اتوپیا سازی است؛ حالت سامانه دسترسی، مدام کارتون و فیلم می‌سازد و انواع و اقسام اتوپیاها را به شما نشان می‌دهد. به عنوان مثال در ایران، انیمیشن هزار و پانصد، اتوپییای ایرانی بود، ماشین‌ها روی هوا می‌رفتند، سپس، مصلی را نشان می‌داد که بالاخره تمام شده است و سرانجام، بعد صدها سال، آنجا دارند نماز می‌خوانند که همه خوشحال بودند، اذان می‌گفتند، همه مومنان به آنجا در حال حرکت بوده و می‌گفتند که همه چیز درست شده است.

بررسی دوگانه‌های مختلف

قدرت اتوپییای جهان مدرن، در حال کم شدن است. به دلایل متعدد، بحث تشخیص - غیریت آن کم می‌شود؛ یعنی یک زمانی در قرن هجده و نوزده در جهان غرب، دوگانه تمدن - توحش، دوگانه بسیار مهمی بوده است. از قرن بیستم به بعد، دوگانه توهم - توحش دارد کم می‌شود. البته

در حال حاضر، دوگانه جهان امن - جهان ناامن، در حال باب شدن است. جهان امن - جهان تروریستی؛ یعنی مثلاً عراق و این‌ها، تروریست هستند، آنجا جهان ناامن است اما اینجا، جهان امنی است. بر روی دوگانه امن - ناامن، بیست سالی است که تمرکز کرده‌اند؛ یعنی دوگانه‌ای غیر ساخته‌اند که البته ابتدا، بیست سالی با کمونیست - آزاد بودند؛ یعنی اینجا، جهان آزاد است و آنجا، جهان کمونیستی است. بیست سالی با این غیریت پیش آمدند که بعد از آن، غیریت فروپاشید و سپس، آمریکا - اسلام پدید آمد. البته متوجه شدند که اسلام، بسیار بزرگ بوده و غیریت آن خطرناک است، پس گفتند که خیر؛ منظور از اسلام، تروریست است، سپس، دوگانه تروریست را ایجاد کردند که تروریست به ما حمله می‌کند، البته این هم به آرامی ضعیف می‌شود، یعنی او مجبور است، مفاهیم جدید

زیادی برای ایجاد غیریت درست کند.

بررسی مسئله همراه سازی در سال‌های اخیر

برای همراه سازی در فرایند ارتباطی، چهار مدل داریم که مدلشان نیز دقیقاً همین مدلی است که از حالت اینکه شما، یک قدرتی داری و می‌توانی این فرد را قانع کنی که در نهایت نیز این است که نمی‌توانی و به زور است؛ یعنی ابتدا می‌شود اقناع، سپس می‌شود القا، بعد به شایعه تبدیل می‌شود و در نهایت زور است، در واقع، می‌گوید من اگر توانستم که تو را اقناع می‌کنم، اگر نتوانستم به تو القا می‌کنم، باز هم اگر نتوانستم، با شایعه اوضاع را به یک شکلی جمع و جور می‌کنم و در نهایت، از زور استفاده می‌نمایم. در حال حاضر، می‌دانیم که به ترتیب، یک دانه یک دانه پایین رفته، یک جاهایی هم که میلیتاریسم است و می‌جنگد؛ یعنی می‌گوید که ایران، وارد این سیستم نمی‌شوی؟ یعنی

نمی‌تواند ما را قانع کند که برویم و در آن سیستم، شهروند خوبی برای سیستم جهانی باشیم و دیگر زورش نمی‌رسد. مثلاً همین‌که الآن، ماهواره‌های ما را می‌برند، زور است، پس نمی‌تواند ما را قانع نماید، اما دیگر آن جاهایی که لازم باشد، زورش را هم اعمال می‌کند. البته این امر، نشان‌دهنده ضعف او است؛ یعنی زمانی بود که ما به صورت چهارنعل، به دنبال او می‌دویدیم، سپس ناگهان ایستادیم. پس می‌بیند که نمی‌تواند ما را قانع کند تا در آن اتوپیا، او را همراهی نماییم. حال به درصد دیگر، ما نیز این پایین هستیم و تازه شروع کرده‌ایم. آن‌ها توقع صد درصدی از ما دارند که ما در حال حاضر، نود و پنج درصد هستیم؛ یعنی پنج درصد با او مخالفت می‌کنیم و دعوا نیز بر سر همان پنج درصد است، در غیر این صورت، تمام تمدن، فکر، ذهن و دانشگاهمان، آن نود و پنج درصد است اما همان پنج درصد است که آن را هم تحمل نمی‌کند؛

یعنی می‌گوید خیر، تونیز باید کامل بیایی و در نظام جهانی هم فکر و هم عمل شوی، اما می‌بیند که نمی‌تواند ما را به کار بگیرد. در واقع، نمی‌تواند ما را در آن نظام جهانی به کار بگیرد.

بررسی مسئله مشارکت آگاهانه در سال‌های اخیر

حتی در مورد مشارکت آگاهانه نیز به همین شکل است؛ که این امر، نشان‌دهنده آن است که دارد به آرامی از مشارکت آگاهانه دور می‌شود. در واقع، آدم‌ها را با تمدن قانع می‌کند که آن‌گونه رفتار کنند؛ یعنی با ساختار و این‌ها یا با یک سنخ ناآگاهی. می‌گوید این موبایل را بگیر و برو حال کن، این‌گونه فکر کن، زیرا دیگر مانند قرن هجدهم و نوزدهم، نمی‌تواند با آدم‌ها بحث فکری داشته باشد. پس میزان مشارکت آگاهانه در طی فرایند جهان مدرن به سمت اتوپیای مدرن و اروپایی، دارد کم می‌شود. آدم‌ها دیگر غالباً به دلیل همفکری با این جهان و اتوپیا، با او همراهی

نمی‌کنند، البته به دلیل هم‌انزاری هماهنگ هستند، چون دارد به او ماشین می‌دهد؛ پس تکنولوژیک شده است. در واقع، مشارکت‌ها، بیشتر مشارکت‌های تکنولوژیک هستند تا مشارکت‌های فکری. البته استقلال در صورت و ماده را نیز کم و بیش دارد. شما به دنبال ماشین بهتری هستید؛ یعنی قلباً یک اصالتی برای توبه وجود آمده است که به دنبال ماشین هستی، حالا چه کسی به شما ماشین بهتر را می‌دهد؟ اگر غیر از این باشد که اصلاً نمی‌شود. منتها مسئله چیست؟ مسئله این است که شما، یک وقت می‌گویید، خوب حالا من ماشین بهتری می‌خواهم، پس من هم در ساخت ماشین بهتر مشارکت می‌کنم، چون می‌توانم، بهشت را بسازم، در اتوپیا مشارکت می‌کنم اما یک وقت می‌بینید که این‌گونه نیست؛ یعنی سطح، سطح ارضای نیاز است، پس سطح فکری نیست. مثلاً ارضای نیاز می‌کند و به همین دلیل، می‌گوید پس چرا

ایران نمی‌تواند بسازد؟ می‌گویید اینجا زحمتش را نمی‌کشند. پس چرا آن‌ها، مثلاً در ساخت بنز زحمت می‌کشند؟ آن‌ها زحمتش را می‌کشند و تو می‌خوری، چرا باید آن‌ها زحمت بکشند و تو نکشی؟ به دلیل آن‌ها که او یک سطح آگاهانه تری از مشارکت دارد، اما تو یک سطح نازل تری از مشارکت داری، یعنی تو هم مشارکت داری، اما مشارکت در سطح حیوانی است و در ارتباط با آن، مشارکت مصرفی داری نه مشارکت تولیدی. پس نه او اجازه می‌دهد و نه تو می‌خواهی، کارخانه نیز به دنبال ایجاد رفاه نیست، به دنبال پول است، به عنوان مثال، این سطح مشارکت او است و فعلاً دارد چرخه ایجاد می‌کند.

چرخه نیاز

به عنوان مثال، شما در طب سنتی می‌بینید که خودش، خروج از نیاز ثانویه است، زیرا می‌گوید مریضی‌ات را بیاور. من در یک چرخه، نیاز تولید دیگری دارم، پس من می‌توانم در یک چرخه‌ای

به جز چرخه مدرن، بیماری‌تورا درمان کنم. خود این امر، یعنی آن چرخه، ۱۰-۱۵ سال پیش، آن قدر به صورت هژمونی بود که اصلاً به شما می‌خندیدند، الآن کل پزشکی دارد می‌چرخد. یک پنج درصدی هم از طب سنتی وجود دارد که در کل، دارد آن پایین می‌چرخد؛ اما مسئله چیست؟ مسئله این است که در این فرایند، شاید بیست سال دیگر، چرخه پنج درصدی، ده درصد شده باشد و چرخه نود و پنج درصدی، نود درصد شده باشد؛ یعنی این امر، به تدریج دارد پایین می‌آید و آن یکی، دارد بالا می‌رود. حالا ممکن است در ۶۰-۷۰ سال بعد، این امر معلوم شود و ممکن است برعکس هم بشود، اما شاید بتوان به این شکل، آن را سنجید.